ایمان همّتی

زبان، واقعیت و ارزش

در فلسفهٔ مک‌داول

نشرنی

برای معصومه

هرجا که هستی حاضری از دور در ما ناظری شب خانه روشن می‌شود چون یاد نامت می‌کنم

دوری به تن لیک از دلم اندر دل تو روزنیست زان روزن دزدیده من چون مه پیامت می‌کنم

فهرست مطالب

سپاس‌گزاری ۱۱

پیش‌گفتار ۱۳

۱. مسائل ۱۳

۲. چکیده‌ای از فصل‌ها و پیوند میان‌شان ۱۶

فصل نخست: سیر تاریخی دوگانهٔ واقعیّت و ارزش پیش و پس از چرخش زبانی ۲۵

درآمد ۲۵

۱. هیوم: طرح دوگانهٔ واقعیّت و ارزش ۲۶

۲. کانت: چرخش استعلایی و سوژهٔ خودآیین به‌عنوان پدیدآورندهٔ ارزش ۳۱

۳. هگل: بازشناسی متقابل و خودآیینی به‌عنوان دستاورد اجتماعی‌ـتاریخی ۳۷

۴. جورج ادوارد مور: مغالطهٔ طبیعت‌باورانه و تعریف‌ناپذیری خیر ۴۲

۵. ویتگنشتاین نخست: چرخش زبانی و ارزش به‌عنوان امر نشان‌دادنی ۴۶

۶. ویتگنشتاین دوم: تکثرباوری منطقی و زبان اخلاق ۵۰

۷. پوزیتیویسم منطقی: درستی‌آزمایی‌پذیری و بی‌معنایی گزاره‌های اخلاقی ۵۲

۸. کواین، وایت و پاتنم: کل‌باوری و ردّ دوگانهٔ واقعیت و ارزش ۵۶

جمع‌بندی ۶۳

فصل دوم: فروپاشی دوگانهٔ واقعیّت و ارزش در فلسفهٔ مک‌داول ۶۵
درآمد ۶۵
۱. فروافتادن به انسجام‌باوری ۶۸
۲. مفهومی‌بودن ادراک حسی ۷۲
۳. زبان خصوصی و امر داده‌شده ۷۴
۴. نقد مک‌داول بر خوانش کریپکی و رایت از ویتگنشتاین ۷۷
۵. ردّ الگوی استنتاجی و خاص‌نگری اخلاقی ۸۸
۱.۵. پیروی از قاعده و رد کردن منظر بیرونی ۹۰
۲.۵. فضیلت و خاص‌نگری اخلاقی ۹۳
۶. طبیعت دوم، سنّت و عینیّت ۱۰۱
۱.۶. طبیعت دوم و افلاطون‌باوری طبیعی‌شده ۱۰۲
۲.۶. سنّت و فضای منطقی دلایل ۱۰۷
۳.۶. عینیّت و نسبی‌انگاری ۱۱۲
جمع‌بندی ۱۱۷

فصل سوم: چرخش زبانی، فهم‌پذیری و فرا-فلسفهٔ ویتگنشتاینی ۱۱۹
درآمد ۱۱۹
۱. تفسیر ریشه‌ای و نظریهٔ معنای شروط ـ صدقی ۱۲۰
۱.۱. ویژگی‌های ضروری یک نظریهٔ معنا ۱۲۲
۱.۱.۱. آموختنی‌بودن زبان‌های طبیعی و قید پاره‌مندی ۱۲۲
۱.۱.۲. کنار گذاشتن هویت‌های معنایی ۱۲۳
۱. ۲. قرارداد T و نظریهٔ صدق در مقام بُرداری برای نظریهٔ معنا ۱۲۴
۱. ۳. معنا و صدق ۱۲۵
۱. ۴. پروژهٔ تفسیر ریشه‌ای ۱۳۰
۱. ۵. اصول حمل به احسن ۱۳۱
۲. فراروی از دوگانهٔ رفتارباوری و روانشناسی‌باوری ۱۳۳
۲. ۱. دامت و نقد نظریهٔ فروتنانهٔ معنا ۱۳۴
۲. ۲. پاسخ مک‌داول به دامت ۱۳۹
جمع‌بندی ۱۴۳

فصل چهارم: رهیافت بازشناختی، فراسوی صورت‌باوری و خاص‌نگری ۱۴۵
درآمد ۱۴۵
۱. درون‌ماندگاری عقلانیّت و تهدید نسبی‌انگاری: نقد هونت و پیپین ۱۴۷
۲. معنای اعتبار هنجاری در احکام اخلاقی ۱۵۱
۲. ۱. توضیح دیدگاه هابرماس ۱۵۱
۲. ۱. ۱. کاربردشناسی جهان‌روا و منطق کنش‌ـگفتارها ۱۵۱
۲. ۱. ۲. اخلاق گفتمانی و منطق گزاره‌های اخلاقی‌ـعرفی ۱۵۵
۲. ۱. ۳. تفاوت میان اخلاق عرفی و زیست اخلاقی ۱۵۷
۲. ۱. ۴. گفتمان توجیه و گفتمان اطلاق ۱۶۱
۲. ۱. ۵. نقد هابرماس و هونت بر خاص‌نگری ۱۶۲
۳. نقد مک‌داول بر ضدواقع‌باوری ۱۷۰
۴. رهیافت بازشناختی و بینش اخلاقی ۱۷۵
۴. ۱. نقد پیپین ۱۷۵
۴. ۲. رهیافت هگلی: رهیافت بازشناختی و بازسازی روایی عقلانیّت درون‌ماندگار ۱۸۰
۴. ۳. فراروی از قیاس دوحدی ظاهری از رهگذر بازشناسی متقابل ۱۸۸
جمع‌بندی ۱۹۰

فصل پنجم: چرخش زبانی و اندیشهٔ پسامتافیزیکی ۱۹۳

واژه‌نامه ۱۹۹

کتابنامه ۲۰۳

نام‌نامه ۲۱۱

سپاس‌گزاری

بیش از همه از پدر و مادرم سپاس‌گزارم که بی‌گمان در این دوران دشوار و نابسامان، بدون پشتیبانی‌ها و تشویق‌های‌شان از اساس پیگیری تحصیل برای من ممکن نمی‌بود. هم‌چنین از جناب آقای علی‌اکبر احمدی‌افرمجانی، آموزگار بزرگوارم، سپاس‌گزارم که بدون راهنمایی‌ها و کمک‌های بی‌دریغ‌اش این کار به سرانجام نمی‌رسید. از همسرم معصومه موسوی که ویرایش اثر را برعهده گرفت و دوستانم، احمد شرفشاهی، نیما شریف‌منش، سروش عامری و بریر علوی بابت همهٔ کمک‌ها و نظرات‌شان که بی‌گمان موجب بهبود این اثر شده سپاس‌گزارم. در فرجام، همهٔ کاستی‌های این اثر بر عهدهٔ این‌جانب است؛ امیدوارم از رهگذر بهره‌مند شدن از نقدها و نظرات خوانندگان بتوانم پاره‌ای از این کاستی‌ها را برطرف کنم.

پیش‌گفتار

۱. مسائل

هدف این کتاب ارائهٔ شرحی انتقادی از فلسفهٔ مک‌داول است. در این کتاب شرح می‌دهیم چگونه در اندیشهٔ مک‌داول، درنتیجهٔ کنار گذاشته شدن دوگانه‌های تحلیلی و ترکیبی از سوی کواین[1]، و کنار گذاشته شدن دوگانهٔ طرح‌وارهٔ مفهومی[2] و محتوای تجربی[3] از سوی دیویدسون[4]، دوگانهٔ واقعیت و ارزش از میان برمی‌خیزد. بنابراین می‌توان ادعا کرد که در فلسفهٔ مک‌داول، شاهد بازگشت گونه‌ای رهیافت هگلی هستیم. اما باید توجه داشت که فلسفهٔ مک‌داول تنها بازگشتی به رهیافت هگلیِ پیشاتحلیلی نیست. آنچه فلسفهٔ او را از بازگشت صرف به هگل متمایز می‌کند، چرخش زبانی‌ای[5] است که در اندیشهٔ پایه‌گذاران فلسفهٔ تحلیلی ــ یعنی فرگه[6]، راسل[7] و ویتگنشتاین[8] ــ رخ داد، و در پی آن تحلیل زبان و معنا به جای تحلیل خودآگاهی به الزامی منطقی‌ـروش‌شناختی برای فیلسوفان بدل گشت. بنابراین، هم‌چنان که خواهیم دید، رهیافت مک‌داول در پرداختن به مسئلهٔ رابطهٔ میان واقعیت و ارزش از رهگذر تحلیل زبان و معنا انجام می‌شود.

جان هنری مک‌داول متولد سال ۱۹۴۲ و اهل افریقای جنوبی است. او کارشناسی

1. Willard Quine
2. conceptual scheme
3. empirical content
4. Donald Davidson
5. linguistic turn
6. Gottlob Frege
7. Bertrand Russell
8. Ludwig Wittgenstein

فلسفه را از دانشگاه رودسیا و نیازالند دریافت کرد. در سال ۱۹۶۳ به نیوکالج در دانشگاه آکسفورد رفت و سال ۱۹۶۵ در آن‌جا یک کارشناسی دیگر گرفت و در سال ۱۹۶۹ کارشناسی ارشدش را تمام کرد. از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۶ در دانشگاه آکسفورد تدریس کرد و در همین سال به دانشگاه پیتسبورگ امریکا پیوست و تا به امروز در همین دانشگاه به تدریس و پژوهش مشغول بوده است. او همچنین در دانشگاه‌های هاروارد، میشیگان، کالیفرنیا و لس‌آنجلس استاد مدعو بوده است. هرچند مک‌داول تاکنون دربارهٔ موضوعات گوناگون فلسفی، ازجمله متافیزیک، معرفت‌شناسی، فلسفهٔ باستان و فلسفهٔ ذهن جستارهای گوناگونی نگاشته، تأثیرگذارترین کارهایش دربارهٔ فرا-اخلاق و فلسفهٔ زبان بوده است. او یکی از سه برندهٔ جایزهٔ دستاورد ممتاز در علوم انسانیِ بنیاد اندرو ملون در سال ۲۰۱۰ بوده و از سال ۱۹۹۲ عضو دائم آکادمی امریکایی هنرها و علوم و از سال ۱۹۸۳ عضو آکادمی بریتانیایی است. او در سال ۱۹۹۱ در دانشگاه آکسفورد درسگفتارهای جان لاک را ارائه داد که بدل به کتاب نام‌دار و تأثیرگذار ذهن و جهان[1] شد. او درسگفتارهای وودبریج را در سال ۱۹۹۷ در دانشگاه کلمبیا و درسگفتارهای هویسون در فلسفه را در سال ۲۰۰۶ در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی ارائه داده است. او همچنین برندهٔ مدرک افتخاری از دانشگاه شیکاگو در سال ۲۰۰۸ بوده است.

مک‌داول، متأثر از ویتگنشتاین، در تمام دوران کار فکری‌اش نگاهی «درمان‌گرانه»[2] به فلسفه داشته است. بر اساس این رهیافت، فلسفه کارکردی تبیین‌گرانه[3] ندارد، بلکه از رهگذر بازتوصیف اموری که مشکلات فلسفی را پدید می‌آورند، سردرگمی فلسفی را برطرف کرده و ما را به آرامش فکری می‌رساند. هرچند مک‌داول، برخلاف ویتگنشتاین و بسیاری دیگر از فیلسوفان پیرو او، بر آن نیست که با اتکای صرف به یادآوریِ کاربردهای روزمرهٔ عبارت‌های زبانی، یا به بیان خود ویتگنشتاین «بازگرداندنِ واژگان از کاربرد متافیزیکی به کاربرد روزمره‌شان»، می‌توان به‌صورتی بسنده به این هدف دست یافت. از نظر او دست یافتن به این هدف نیازمند

1. Mind and world
2. therapeutic
3. explanatory

درگیر شدن با اندیشه‌های بسیاری از فیلسوفان گذشته و اکنون، و درنتیجه بازخوانی تاریخ فلسفه است. مک‌داول بر آن است که یکی از مهم‌ترین علت‌های پدید آمدن سردرگمی‌های فلسفی دچار شدن به شکل‌های گوناگونی از فروکاست‌گری[1] است. این فروکاست‌گری در دوران کنونی بیشتر در غالب گونه‌هایی از طبیعی‌باوری فروکاستی، به‌ویژه در جریان‌های فلسفهٔ تحلیلی، چیرگی پیدا کرده است. او همچنین برخلاف جریان رایج فلسفهٔ تحلیلی در امریکای شمالی، اندیشه‌های هگل را در نوشته‌ها و اندیشه‌های خود به کار می‌گیرد. مک‌داول، ویلفرید سلرز[2] و رابرت برندوم[3] که هر سه بیشترِ عمر کاری خود را در دانشگاه پیتسبورگ گذرانده‌اند، به دلیل تلاش‌های‌شان برای احیای سویه‌هایی از فلسفهٔ هگل درون فلسفهٔ تحلیلی با عنوان نوهگلی‌های پیتسبورگی یا مکتب پیتسبورگ هم شناخته می‌شوند.

مک‌داول یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان معاصر است و جایگاهی ممتاز در مباحث فرا-فلسفی[4] امروزی دارد. برخی از پژوهشگران فلسفهٔ معاصر، او را در زمرهٔ فیلسوفان پسا-تحلیلی قرار داده‌اند. او نه‌تنها ـ به دلیل نقش‌آفرینی‌هایی که در زمینهٔ تحلیل زبان و معناداری داشته و توانسته میان پروژه‌های فلسفی دو فیلسوف محوری سنت تحلیلی یعنی ویتگنشتاین و دیویدسون هم‌پوشانی پدید آورد ـ از میراث‌بران و نمایندگان کانونی فلسفهٔ تحلیلی است، افزون بر این، از رهگذر دانش گسترده‌ای که از تاریخ فلسفه و برخی فیلسوفان قاره‌ای مانند گادامر[5] دارد، توانسته میان بحث‌های فنی فیلسوفان تحلیلی و سنت فلسفی از یونان تا ایدئالیسم آلمانی[6] و هرمنوتیک

1. reductionism
2. Wilfrid Sellars
3. Robert Brandom
4. meta-philosophical
5. Hans-George Gadamer

۶. دربارهٔ ارتباطی که مک‌داول در آثارش میان رهیافت ویتگنشتاینی و ایدئالیسم پساکانتی پدید آورده تاکنون کتاب‌ها و مقالات فراوانی نوشته شده است. برای نمونه، افزون بر منابعی که در این کتاب از آن‌ها بهره برده شده می‌توان به این نوشته‌ها نیز اشاره کرد:

Pinkard, Terry, "Hegelianism in the Twentieth Century", in The Routledge Companion to Twentieth Century Philosophy, edited by Dermot Moran, Routledge, 2008

Hanna, Robert, "Kant in the Twentieth Century", in The Routledge Companion to Twentieth Century Philosophy, edited by Dermot Moran, Routledge, 2008

Redding, Paul, "The Possibility of German Idealism After Analytic Philosophy: McDowell, Brandom and Beyond", in Postanalytic and Metacontinental- Crossing Philosophical →

فلسفی[1] گفت‌وگوهایی بارور پدید آورد. یکی از مهم‌ترین نقاط قوت فلسفهٔ او این است که می‌توان آن را زمینی بارور برای برقرار ساختن گفت‌وگوهای نقادانه میان جریان‌ها و سنت‌های گوناگون فلسفی دانست.[2]

۲. چکیده‌ای از فصل‌ها و پیوند میان‌شان

از آن‌جا که رابطهٔ میان واقعیت و ارزش، به‌عنوان مسئله‌ای فلسفی، نخستین‌بار از سوی دیوید هیوم[3] مطرح شد، نخست سیر دگرگونی این مسئله از هیوم تا مک‌داول را بررسی می‌کنیم. زیرا نگاه مک‌داول نیز به این مسئله نگاهی تاریخی است. بدان معنا که او شکل‌گیری این مسئله را برآمده از شرایط تاریخی خاص و پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های علمی دوران مدرن می‌داند. در بخش نخست، به طرح مسئله از سوی هیوم می‌پردازیم و توضیح می‌دهیم که چرا و چگونه این مسئله در اندیشهٔ او مطرح شد. در این بخش شرح می‌دهیم که دلیل اصلی مطرح شدن این مسئله در اندیشهٔ هیوم روش‌شناسی و منطق خاص او در پرداختن به اخلاق و فلسفهٔ ذهن بوده است. او تلاش داشته تا روش تجربی نیوتونی را ــ آن‌چنان که خود آن را می‌فهمیده ــ برای توضیح و تبیین پدیده‌های ذهنی هم به کار گیرد و به همین دلیل به این نتیجه رسیده که تنها کارکرد ذهن کشف واقعیات فیزیکی یا نسبت‌های ریاضیاتی است. درنتیجه، از نظر او در وهلهٔ نخست هیچ‌کدام از این دو اموری ارزش‌بار نیستند، و دوم آن‌که حتی اگر واقعیات جهان سازمایه‌های ارزشی داشته باشند، چنین اموری نمی‌توانند به‌عنوان دلیلی برای کنش‌ها و گزینش‌های ما نقش ایفا کنند. زیرا از نظر او همواره در فرجام کار، یک عاطفه (که خود امری ذهنی و درونی است) دلیل انجام کنش‌های

Divide, edited by: Jack Raynolds, James Chase, James Williams and Edwin Mares, Continuum, 2010

Barber, Michael D., The Intentional Spectrum and Intersubjectivity- Phenomenology and the Pittsburgh Neo-Hegelians, Ohio University Press, 2011

1. hermeneutics

۲. شیوهٔ فلسفه‌ورزی مک‌داول آن است که دیدگاه‌های خود را از راه برقرار کردن گفت‌وگو و ارائهٔ تفسیرهای انتقادی از فیلسوفان بزرگ گذشته ارائه دهد. به همین دلیل در این کتاب مانند بیشتر آثار دیگری که دربارهٔ مک‌داول نوشته شده، به فیلسوفان فراوان دیگری هم پرداخته شده است.

3. David Hume

ماست. درنتیجه، هیچ ارتباط منطقی‌ای نمی‌تواند میان واقعیت‌های جهان و دلایلِ کنش‌های ما (که در قالب گزاره‌ها و احکام تجویزی بیان می‌شوند) وجود داشته باشد.

پس از هیوم به توضیح دیدگاه کانت[1] می‌پردازیم و توضیح می‌دهیم که چگونه کانت از رهگذر برداشت یکسر نوآورانه‌ای که از عقل و سوژه[2] ارائه داد، تلاش کرد تا بدون توسل به اموری مانند شهود عقلی، یا صرف اتکا به احساسات و عواطف، جایگاه عقل را در اخلاق احیا کند. مفهوم محوری‌ای که بر اساس آن کانت پروژهٔ خود را در اخلاق پیش می‌برد، مفهوم «خودآیینی»[3] است. بر اساس این مفهوم، کانت مدعی می‌شود که ارزش اخلاقی نتیجهٔ قانونگذاری عقل عملی بر خود است. افزون بر این، کانت می‌پذیرد که در واقعیت‌های محسوسِ جهانِ فیزیکی، ارزش وجود ندارد. اما از نظر او، این امر تنها بدان معناست که در جهان پدیداری[4] ارزشی یافت نمی‌شود. اما سپهر مرتبط به عقل عملی، جهان پدیداری نیست، بلکه جهان ذوات معقول یا همان جهانِ بودهاست[5]. بنابراین، هرچند کانت معنایی خاص و محدود از دوگانگی واقعیت و ارزش را می‌پذیرد، اما از نظر او این بدان معنا نیست که هیچ ارتباطی میان عقل و اخلاق برقرار نیست. از نظر او ارزش اخلاقی چیزی نیست جز قانون جهان‌روایی[6] که عقل عملی بر خود می‌نهد.

پس از شرح دیدگاه کانت، توضیحات مختصری دربارهٔ اندیشهٔ اخلاقی هگل و تلاش او برای فراروی از صورت‌باوری کانتی ارائه می‌دهیم. می‌دانیم که کانت در پی دست یافتن به قانونی جهان‌روا بود که اعتبار مطلق و نامشروط داشته باشد و معتقد بود چنین قانونی به ناگزیر باید از هر محتوایی تهی باشد. از نظر هگل این نقد به اندیشهٔ اخلاقی کانت وارد است که دقیقاً به دلیل همین بی‌محتوا و صوری بودن قانون اخلاقی، نمی‌تواند بینشی محتوایی در رابطه با موقعیت‌های انضمامی برای کنشگر اخلاقی فراهم کند. درنتیجه، اخلاق کانتی نمی‌تواند راهنمای کنش

1. Immanuel Kant
2. subject
3. autonomy
4. phenomenal
5. noumenal world
6. universal

باشد. نقد دیگر هگل به کانت آن است که یکی از پیامدهای صورت‌باوری کانت در زمینهٔ اخلاق، تفکیکی است که میان امر اخلاقی و انگیزه‌های کنشگران اخلاقی به‌عنوان موجودات انضمامی و تجربی پدید می‌آید. از نظر هگل، در نگاه کانتی نمی‌توان توضیح درخوری از این امر داد که در اساس چگونه خواستِ اخلاقیِ سوژهٔ کانتی می‌تواند در جهان پدیداری فعلیت پیدا کند. در این بخش توضیح می‌دهیم که هرچند انگارهٔ آزادی به‌عنوان خودآیینی، یکی از سرچشمه‌های دیدگاه هگل در اخلاق نیز هست، اما او برای فراروی از این دو کاستیِ بنیادین، دو چرخش اساسی در اندیشهٔ اخلاقی‌اش پدید می‌آورد. یکی چرخشی میان‌سوژگانی[۱] که او آن را از اندیشهٔ فیشته[۲] برمی‌گیرد. بر اساس این چرخش، آزادی امری است که تنها می‌تواند در چارچوب ارتباط خاصی که هر کنشگر اخلاقی با کنشگران اخلاقی دیگر دارد فعلیت پیدا کند. فیشته، و متأثر از او هگل، این ارتباط را بازشناسی متقابل[۳] می‌نامند. این ارتباط به این معناست که آزادی یک سوژه یا کنشگر اخلاقی تنها زمانی ممکن است که او آزادی کنشگران اخلاقی دیگر را نیز به رسمیت بشناسد. چرخش دیگری که هگل در اندیشهٔ اخلاقی خود ایجاد می‌کند بر مفهوم محوری دیدگاه اخلاقی او، یعنی زیست اخلاقی[۴] مبتنی است. این مفهوم درواقع به وضعیتی اشاره دارد که فرد در آن به گونه‌ای آموزش دیده که خواسته‌هایش با عقل او همسو شده‌اند و بنابراین نه‌تنها کاری را که به لحاظ اخلاقی بایسته است انجام می‌دهد، بلکه از انجام آن شادکام نیز می‌شود. سپس توضیح می‌دهیم که چگونه هگل، بر اساس این مفاهیم و مفاهیم دیگری مانند بیلدونگ[۵] تلاش کرده از کاستی‌های اشاره شده در اخلاق

۱. برای اصطلاح "intersubjective"، برابرواژه‌های «بین‌الاذهانی» و «میان‌ذهنی» رایج‌تر است. اما همچنان که خواهیم دید واژهٔ «ذهن» نمی‌تواند معنای اصطلاح "subject" را در فلسفهٔ فیلسوفانی مانند هگل به تمامی دربرگیرد. افزون بر این، به نظر می‌رسد که هیچ برابرواژهٔ درخوری برای این اصطلاح فلسفهٔ مدرن وجود نداشته باشد. بنابراین شاید راه بهتر آن باشد که این واژه را از زبان اصلی برگرفته و با افزودن پسوندها و پیشوندها برای واژگان مشتق از آن، در زبان فارسی برابرواژه بسازیم.

2. Johann Gottlieb Fichte

3. mutual recognition

4. sittlichkeit

۵. Bildung، این اصطلاح بر سنت خود ـ پالایی در فرهنگ فلسفی و ادبی آلمان اشاره دارد و در زبان آلمانی معناهای ابداع کردن و شکل دادن را توأمان در خود دارد. بر اساس این مفهوم، هدف فلسفه، هنر و فرهنگ ←

کانتی فراتر رود و نشان دهد که چگونه می‌توان به لحاظ منطقی از «هست» به «باید» رسید.

پس از شرح دیدگاه هگل، به توضیح دیدگاه‌های جورج ادوارد مور[1] ــ به‌عنوان نخستین فیلسوف تحلیلی که در این زمینه تأثیرگذار بوده ــ می‌پردازیم و توضیح می‌دهیم که هرچند خود مور به‌صراحت دربارهٔ دوگانهٔ واقعیت و ارزش ننوشته، اما بحث او در رابطه با «مغالطهٔ طبیعت‌باورانه»[2] بر ادبیاتِ مرتبط به مسئلهٔ مورد نظر ما تأثیر گذاشته و به بحث‌هایی در این زمینه دامن زده است. البته در این بخش توضیح می‌دهیم که از آن‌جا که مور در آثار خود تعریف دقیقی از چیستیِ «مغالطهٔ طبیعت‌باورانه» ارائه نداده و درنتیجه نمی‌توان تفسیر همسازی از این مفهوم در اندیشهٔ او ارائه داد، دربارهٔ نسبت میان این بحث و مسئلهٔ واقعیت و ارزش نیز نمی‌توان به حکمی مشخص رسید.

پس از شرح دیدگاه مور، به توضیح دیدگاه ویتگنشتاین می‌پردازیم. مهم‌ترین نکته در رابطه با اندیشهٔ ویتگنشتاین برای ما، چرخش زبانی‌ای است که او در اندیشهٔ فلسفی پدید آورده است. چرخش زبانی در این‌جا بدان معناست که کانون توجه تحلیل فلسفی از مفاهیمی مانند خودآگاهی[3] و حکم[4] به مفاهیمی مانند معنا و گزاره دگردیسیده می‌شود. در فصل‌های دوم و سوم خواهیم دید که تحلیل زبان و معنا در رهیافت فلسفی مک‌داول، به‌عنوان یکی از میراث‌بران سنت تحلیلی، جایگاهی کانونی دارد و بحث او دربارهٔ رابطهٔ واقعیت، ارزش و عینیت نیز از رهگذر تحلیل معنا انجام می‌شود.

پس از ویتگنشتاین، به توضیح دیدگاه‌های پوزیتیویست‌های منطقی[5] می‌پردازیم. دیدگاه‌های آن‌ها را می‌توان نمونهٔ صورت‌بندی تحلیلی دیدگاهِ هیومی در زمینهٔ مورد نظر

به‌طور کلی شکل دادن به مَنشی است که به برنایی شخصی می‌انجامد. این برنایی به معنای هماهنگ شدن عقل و هیجانات فرد و یکپارچه شدن فرد با جامعه است. با توجه به گستردگی و نوسانات معنایی این اصطلاح برابرواژهٔ دقیقی برای آن در زبان‌های دیگر وجود ندارد. به همین دلیل حتی در بیشتر متن‌های انگلیسی هم این اصطلاح به زبان آلمانی آورده می‌شود. در این متن هم از این قاعده پیروی شده است.

1. G. E. Moore
2. naturalistic fallacy
3. self-consciousness
4. judgement
5. logical positivists

ما دانست. بدان معنا که آن‌ها همانند هیوم بر آن هستند که نمی‌توان از گزاره‌های ناظر به واقع به گزاره‌های تجویزی و ارزشی دست یافت. اما دلیل آن‌ها، برخلاف هیوم، بر اساس نظریهٔ معنای درستی‌آزمایی‌باورانه‌شان[1] است. از آن‌جا که از نظر این اندیشمندان تنها گزاره‌هایی می‌توانند محتوایی شناختی داشته باشند که بتوان به شکل تجربی درستی یا نادرستی آن‌ها را سنجید و گزاره‌های اخلاقی این چنین نیستند، بنابراین این گزاره‌ها محتوایی شناختی ندارند. درنتیجه، نمی‌توانند ارتباطی منطقی با گزاره‌هایی که محتوای شناختی دارند ــ یعنی گزاره‌های ناظر به واقع ــ داشته باشند.

پس از پرداختن به دیدگاه‌های پوزیتیویست‌های منطقی به سراغ دیدگاه‌های کواین، پاتنم[2] و وایت[3] رفته‌ایم و توضیح داده‌ایم که چگونه کواین بر اساس بحث ترجمهٔ ریشه‌ای، نقدی ویرانگر بر تمایز میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی ــ آن‌چنان که مورد نظر پوزیتیویست‌ها بوده ــ وارد می‌کند و از پی این نقد به سوی دیدگاهی کل‌باورانه[4] از معنا حرکت می‌کند. سپس توضیح داده‌ایم که چگونه فیلسوفانی مانند پاتنم و وایت استدلال کرده‌اند که کنار گذاشتن دوگانهٔ تحلیلی-ترکیبی و کل‌باوری کواین به از میان رفتن دوگانهٔ گزاره‌های توصیفی و تجویزی منتهی می‌شود. درنتیجه، اگر همسو با آن‌ها نقدهای کواین بر این تمایز را بپذیریم، پیامد آن درهم‌تنیدگیِ منطقیِ گزاره‌های توصیفی و تجویزی خواهد بود.

در فصل دوم، به شرح دیدگاه‌های مک‌داول دربارهٔ مسئلهٔ مورد نظرمان می‌پردازیم. در این فصل نخست به بحث «اسطورهٔ امر داده‌شده»[5] پرداخته‌ایم و نشان داده‌ایم که چگونه مک‌داول تلاش می‌کند بدون اتکا به «امر داده‌شده» و از رهگذر مطرح کردن ایدهٔ مفهومی بودن ادراکات حسی و درونی، توضیح معرفت‌شناختی بسنده‌ای از چگونگی امکانِ توجیهِ منطقیِ باورها ارائه دهد. سپس می‌کوشیم توضیح دهیم که بنا بر تفسیر مک‌داول از اندیشهٔ ویتگنشتاین چه ارتباطی میان این بحث و بحث زبان خصوصی[6] و پیروی از قاعده[7] در ویتگنشتاین

1. verificationist
2. Hilary Putnam
3. Morton White
4. holistic
5. myth of the given
6. private language
7. rule following

وجود دارد. زیرا او بحث زبان خصوصی را گونه‌ای نقدِ اتکا به «امر داده‌شده» در معرفت‌شناسی و منطق می‌داند. از نظر مک‌داول شکل‌گیری دوگانهٔ واقعیت و ارزش نتیجهٔ فهم خاصی از واقعیت است. بر اساس این فهم تنها زمانی می‌توانیم ادعا کنیم به واقعیت دست یافته‌ایم که از منظر انسانی رها شده باشیم و از منظری یکسر بیرونی و مطلق به شناخت امور رسیده باشیم. اما مک‌داول بر اساس این ملاحظات، یعنی نقد اتکا به امر داده‌شده و بحث پیروی از قاعده، نشان می‌دهد که ما انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی کرانمند نه به چنین منظری دسترسی داریم و نه نیازی به آن داریم. مک‌داول بر اساس این ادعا ــ یعنی مشروط نبودن واقعیت و عینیت به منظری یکسر بیرونی و مطلق ــ نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از منظرِ فردِ فضیلت‌مند، یعنی فردی که آموزش اخلاقی درستی دیده، گزاره‌های هنجاری و ارزشی را از گزاره‌های توصیفی به لحاظ منطقی استنتاج کرد. سپس توضیح می‌دهیم از آن‌جا که مک‌داول مدعی است تنها از منظری درونی و کرانمند می‌توان به شناخت واقعیت دست یافت و از آن‌جا که منظرهای انسانی متفاوتی می‌توانند وجود داشته باشند، او باید توضیح دهد که چگونه دیدگاه او به نسبی‌انگاری[1] دچار نمی‌شود. در همین راستا، در بخش فرجامینِ این فصل به پاسخ مک‌داول به تهدید نسبی‌انگاری می‌پردازیم.

در فصل سوم شرح می‌دهیم که مسئلهٔ واقعیت و ارزش چه جایگاهی در کل پروژهٔ فلسفی مک‌داول دارد، و چگونه از دل رهیافتی تحلیلی‌ـمنطقی به مسائل فلسفی، ازجمله مسئلهٔ مورد نظر پرداخته است. از آن‌جا که نخستین نوشته‌های مک‌داول در زمینهٔ پیشبرد پروژهٔ دیویدسونی در زمینهٔ فلسفهٔ زبان و معنا بوده، در این فصل نخست شرحی مختصر از دیدگاه‌های دیویدسون در این زمینه ارائه می‌شود. سپس نقد دامت بر دیویدسون را بر اساس تمایزی که او میان نظریه‌های تمام‌عیار[2] و فروتنانهٔ[3] معنا مطرح می‌کند، به اختصار توضیح داده‌ایم و به نقد مک‌داول بر دامت و دفاع او از نظریهٔ فروتنانهٔ معنا پرداخته‌ایم. هدف ما از مطرح

1. relativism
2. full-blooded
3. modest

کردن این بحث‌ها این است که توضیح دهیم رهیافت فرا-فلسفی مک‌داول چه نسبتی با فلسفهٔ زبان تحلیلی دارد. در این فصل می‌کوشیم دیدگاه مک‌داول دربارهٔ معناداری و فهم‌پذیری[1] را توضیح دهیم و نشان دهیم که چرا از نظر او نه‌تنها در زمینهٔ گزاره‌های اخلاقی و هنجاری، بلکه در هر بخشی از زبان، تنها از منظری درونی می‌توان گزاره‌های آن بخش را فهم‌پذیر کرد. پیامد این امر آن است که تنها کسی می‌تواند روابط استنتاجی و منطقی میان گزاره‌های هر بخش از زبان را دریابد که نخست به فهمی از منظر مرتبط به آن گزاره‌ها رسیده باشد. به عبارت دیگر، از نظر مک‌داول نمی‌توان تمایزی میان فهمِ بخشی از زبان و مفاهیم مرتبط به آن، و مشارکت در منظری از جهان که از رهگذر آن مفاهیم بیان می‌شوند برقرار کرد. درنتیجه دیدگاه مک‌داول در رابطه با ردّ منظر بیرونی تنها به گزاره‌های اخلاقی، هنجاری و ارزشی محدود نمی‌شود، بلکه از نظر او این امر در رابطه با هر بخشی از زبان صادق است.

در فصل چهارم، نخست به توضیح گفت‌وگوهای نقادانهٔ مک‌داول با اکسل هونت[2] و رابرت پیپین[3] می‌پردازیم. زیرا می‌توان ادعا کرد که نقدهای آن‌ها بر مک‌داول از مهم‌ترین و نیرومندترین نقدهایی است که تاکنون بر دیدگاه‌های او وارد شده است. از آن‌جا که هونت از منظری هابرماسی به نقد دیدگاه‌های مک‌داول پرداخته است، لازم دیدیم توضیحاتی کوتاه دربارهٔ پروژهٔ هابرماس[4] ارائه دهیم و نقدی درون‌ماندگار[5] بر دیدگاه‌های مک‌داول وارد کنیم و تعدیل‌هایی در دیدگاه او پدید آوریم. ادعای ما در این بخش آن است که توضیحات او برای رهایی از نسبی‌انگاری او را ملتزم به پذیرش مدعیاتی می‌کند که خود به‌صراحت به آن‌ها اذعان ندارد. این امر نتیجهٔ توضیحات او در رابطه با عقلانیت موجود در سنت‌هاست، و این‌که تواناییِ تأملِ انتقادی در رابطه با ادراکات و گشوده بودن به دیگر سنت‌ها، و درنتیجه آمادگیِ فردِ فضیلت‌مند برای گفت‌وگوی انتقادی، از الزامات عقلانی و اخلاقی بودن است. در فصل چهارم نشان می‌دهیم که پیامد این مدعیات پذیرش

1. intelligibility
2. Axel Honneth
3. Robert Pippin
4. Jurgen Habermas
5. immanent

گونه‌ای حداقلی از هگل‌گرایی است، یعنی پذیرش بازشناسی متقابل به‌عنوان شرط امکان فعلیت یافتن کنشگری اخلاقی. افزون بر این، می‌کوشیم نشان دهیم این بینش دربارهٔ اخلاق و عقلانیت، قید مک‌داول را در رابطه با درون‌ماندگاری این امور برآورده می‌کند. درنتیجه، نمی‌توان این رهیافت را شکلی از توسل به امر داده‌شده یا افلاطون‌باوری شایع دانست و درنتیجه این بینش در برابر نقدهای مک‌داول آسیب‌پذیر نیست.